

بررسی نقش کهن الگویی (اسطوره‌ای - عرفانی) مادر

(با تکیه بر داستان‌های شوهر آهوخانم و چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم)

طاهره روزبهانی^۱، علی حسین رازانی^{۲*}، حجت‌اله غمنیری^۳

۱- دانشجوی دکترای گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی،

بروجرد، ایران. Roozbahani.tahereh2019@gmail.com

۲- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد دورود، دانشگاه آزاد اسلامی، دورود، ایران.

(نویسنده مسئول) Dr_razani@yahoo.com

۳- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد،

ایران. dr.h.moniri@gmail.com

چکیده

جستار حاضر با عنوان: نقش کهن الگویی (اسطوره‌ای - عرفانی) مادر در رمان‌های: «شوهر آهوخانم» و «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» در نظر داشته است تا با روش تحلیلی - توصیفی، نقش «مادر» را در این رمان‌ها بررسی کرده و از این منظر ابعاد معنوی شخصیت‌های اصلی داستان یعنی «آهو» و «کلاریس» را به خواننده نشان دهد. آنچه از جستجوی انجام شده به دست آمد به اختصار عبارت از آن است که: هر دو نویسنده، محمدعلی افغانی و زویا پیرزاد، توانسته‌اند فضای اجتماعی - سیاسی وقت را تحت شعاع فضای روان‌شناختی (بر پایهٔ ویژگی‌های کهن الگویی کارل گوستاو یونگ) قرار داده و جنبه‌های معنوی این دو شخصیت زن (= مادر) را برجسته و نگاه خواننده را با آنان همسو و همراه گردانند. افغانی ویژگی مادرانگی شخصیت اصلی داستان را با همهٔ فراز و فرودهایی که زندگی یک مادر می‌تواند داشته باشد به تصویر کشیده است به طوری که وقتی با نگاه نقد روان‌شناختی به اثر وی نگریسته می‌شود، می‌توان انگاره‌های آرکی تایپی (و مثبت) از مادر را شاهد بود. همچنین پیرزاد در داستان خود درونیات پنهان یک مادر اسطوره‌ای را با ظرافتی زنانه

بیان کرده و از این منظر، روایت وی نیز بر پایه مفهوم مثبت و قدسی از مادر قابل مشاهده است.

کلمات کلیدی: کهن الگو، اسطوره، مادرانگی، شوهر آهو خانم، چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم.

۱- مقدمه

یکی از مهمترین شگردهای ادبیات داستانی، شخصیت و شخصیت‌پردازی در آنهاست. در بررسی این شگرد، پرداختن به دیگر عناصر داستان نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. همچنین امروزه پژوهشگران و ناقدان عرصه ادبیات داستانی با پیش کشیدن مؤلفه‌های دیگری از حوزه‌های فلسفی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و ... شخصیت‌ها را مورد تحلیل قرار داده و نشان می‌دهند که نویسنده تا چه میزان توانسته از علوم یاد شده در ساخت و پرداخت شخصیت‌ها وام بگیرد. روان‌شناسی براساس دریافت‌های کارل گوستاو یونگ و مسأله کهن الگوها (صوت‌های مثالی و اسطوره‌ای) بیش از دیگر موارد بر شخصیت‌پردازی در جهت معنای‌پروری در داستان‌های قهرمانی معاصر نقش داشته است. این که چگونه بتوان یک اثر ادبی را روان‌شناسانه واکاوی کرد، مرهون کاوش‌های یونگ در زمینه ضمیر ناخودآگاه جمعی و به تبع، اشتراک اقوام در صورت‌های مثالی است که از اجداد و نیاکان آنان از دیرباز تا کنون دست به دست شده‌اند. مطابق عقیده یونگ: «کهن الگوها، صورت‌های مشترکی هستند که با سابقه چندین هزار ساله از اجداد بشر، نسل به نسل منتقل شده و در پستوی ضمیر ناخودآگاه جای گرفته‌اند. این صورت‌ها برای رسیدن به مرز خودآگاهی در نمادهای گوناگون طبیعی جلوه‌گر می‌شوند و در آثار هنرمندان نمود پیدا می‌کنند» (به نقل از: صفری و محمودنژاد، ۱۳۸۵: ۱۱۳).

یونگ با معرفی انگاره‌های جمعی بشر که از گذشته‌های دور تا به امروز همراه بشر بوده است، یعنی کهن الگو (= آرکی تایپ) معتقد است: «در هر انسان، نوعی شخصیت ناخودآگاه جمعی، توسط نژاد او شکل گرفته است؛ فرد براساس آن، تجارب فردی خود را به نحو انتخابی برمی‌گزیند، یعنی به وسیله آن تجارب فردی به خصوص شخصیت ناخودآگاه جمعی و نژادی خود را بسط و تغییر می‌دهد. با این تعریف، شخصیت فرد نتیجه نیروهای درونی کهن و عوامل موجود بیرونی زمان حاضر است (شاملو، ۱۳۷۷: ۴۲).

یکی از کهن الگوهای مهم و برجسته نظریه گوستاو یونگ «مادر» است. مادر در همه اعصار و اقوام چهره‌ای اساطیری و عرفانی دارد. مادر مفاهیمی چون: حمایت‌گری، شناخت و درک درست از زندگی، مهرورزی بی‌پایان و ... را در ذهن متبادر می‌کند. «از جمله صفات مادر: شوق و شفقت مادرانه، قدرت جادویی زنانه، فرزاندگی و رفعت روحانی که برتر از هر دلیل است، هر غریزه و انگیزه یاری دهنده، هر آنچه مهربان است، هر آنچه می‌پروراند و مراقبت می‌کند و هر آنچه رشد و باروری را دربرمی‌گیرد، می‌باشد» (گوستاو یونگ، ۱۳۶۸: ۲۵).

البته «صورت مثالی مادر گاهی نیز می‌تواند مخرب و ویرانگر باشد. از جمله مظاهر منفی یا شر مادر مثالی: جادوگر، اژدها یا هر حیوانی که می‌بلعد و دور بدن می‌پیچید (مانند ماهی بزرگ یا افعی)، گور، تابوت، آب ژرف، مرگ، کابوس و لولو می‌باشد» (یونگ، ۱۳۶۸: ۲۶). همین‌طور: «سحر و جادو، ساحره، بدکاره، فساد زنانه که با شهوت و مجالس شهوترانی، ترس، خطر، ظلمت و ناخودآگاه همراه است از جمله صور منفی مادر مثالی است» (گورین، ۱۳۷۰: ۱۷۷). با این حال، در تحلیل کهن الگوی «مادر» آنچه بیش از هر چیز غلبه دارد، ویژگی‌های اسطوره‌ای و مثبت اوست.

باری، روانشناسی تحلیلی با تحلیل شخصیت‌های داستان و مطالعه عمیق خصوصیات آنها، زمینه فهم بیشتر مخاطب را فراهم می‌نماید و پیوند دیرینه انگاره‌های بشر را با شخصیت اثر برقرار می‌نماید. با این توضیحات، پژوهش در ابتدا با بیان شیوه شخصیت‌پردازی «مادر» در رمان‌های مورد مطالعه در وهله نخست و سپس با بررسی صفات قدسی کهن الگوی مادرانگی، سعی داشته است به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

۱- «آهو» و «کلاریس» (به ترتیب در رمان‌های: شوهر آهو خانم و چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم) تا چه میزان دربردارنده کهن الگوی «مام بزرگ» براساس آموزه‌های گوستاو یونگ است؟

۲- همچنین ویژگی‌های مادرانگی این دو داستان تا چه اندازه متأثر از شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زمانه خود بوده، اما در عین حال با ویژگی گفته شده در پرسش نخست نیز هماهنگی برقرار کرده است؟

۱-۱ سابقه تحقیق

پیرامون موضوع این جستار - البته نه با همه متغیرهای آن - پژوهش‌هایی به رشته تحریر درآمده است که به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

۱- تصویر زن در ده سال داستان نویسی انقلاب اسلامی (۱۳۷۰)، نوشته زهرا زواریان؛ در این کتاب، نویسنده به نقد و بررسی ویژگی‌های بارز شخصیت زن و تحول در نگرش، جایگاه و چهره‌های وی در ایران پرداخته و جایگاه «مادرانگی» او را نیز از نظر دور نداشته است.

۲- زن آرمانی، زن فثانه (بررسی تطبیقی جایگاه زن در ادبیات فارسی) (۱۳۸۶)، نوشته آذین حسین‌زاده؛ کتاب دیگری است که به قلم تحریر درآمده است. نویسنده در این کتاب نشان می‌دهد که زن در داستان‌های ایرانی از دو وجهه آرمانی

(موافق با امیال مرد و فتانه یا مخالف با خواسته‌های مرد و نجیبانه) برخوردار بوده است.

۳- پژوهشی در بازنمایی الگوهای زنانگی در ادبیات داستانی (۱۳۹۱)، نوشته سمیه جهانشاهی؛ این تحقیق نیز در راستای نقد فمینیستی به نگارش درآمده است. در این پژوهش با مبنا قرار دادن سه الگوی زنانگی: زن سنتی، زن لجام گسیخته و زنی که مطابق با اهداف فمینیست‌های پیشرو است، به بازنمایی این الگوها در ده رمان برجسته معاصر پرداخته است.

۴- نقش مادرانگی در ادبیات فارسی (۱۴۰۲)، نوشته سارابه و همکاران؛ همایش ملی نقش و جایگاه مادر (مادرانگی) در ایران: چالش‌ها و چشم‌اندازها، در این مقاله نویسندگان به نقش و جایگاه مادر در ایران براساس دانش جامعه‌شناسی و ادبیات (جامعه‌شناختی ادبیات) نظر داشته‌اند و نه چیز دیگر.

۵- بررسی تطبیقی و تحلیلی جایگاه و نقش زن در مقام مادر و همسر در رمان معاصر ایران و سنگال (با تأکید بر دو رمان شوهرآهوخانم و نامه ای بسیار طولانی) (۱۳۹۷)، سوادولی و همکاران؛ پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دوره ششم، شماره ۲ (پیاپی ۱۶)، صص ۱-۲۰. در این جستار نیز نویسندگان با تطبیق دو رمان یاد شده، از دو زبان، جنبه‌های همراهی و همسویی فرهنگی - اجتماعی دو ملت را با یکدیگر مقایسه کرده و موارد مشابه و متمایز رمان‌ها را در معرض نگاه خواننده قرار داده‌اند.

همچنانکه پیداست: پژوهش‌های بالا با تحلیل جایگاه زن در داستان‌های فارسی امروزیه توانسته‌اند پیرامون مسائل زنان بررسی‌هایی را انجام دهند اما پرداختن به نقش آرکی تایپی زن (= مادر) در آن‌ها دیده نمی‌شود. از همین‌رو بجا می‌نمود تا وجوه اسطوره‌ای و نمادین «مادر» (با مطالعه موردی) مورد توجه و بررسی قرار گرفته و میزان تطابق شخصیت‌های رمان‌های یاد شده با دیدگاه گوستاو یونگ به خواننده نمایانده شود.

۲- بحث و بررسی

پیش از آن که به تحلیل شخصیت‌های محوری یعنی «آهو» (در رمان شوهر آهو خانم) و «کلاریس» (در رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم) بپردازیم، خلاصه‌ای از هر دو داستان را از نظر می‌گذرانیم:

۱-۲ خلاصه رمان «شوهر آهو خانم»

«شوهر آهو خانم»، سرگذشت خانواده‌ای کرمانشاهی است که پدر خانواده صاحب همسری به نام «آهو» و چهار فرزند است. وی در ابتدا مردی متدین و سنتی است و از طرفی رئیس صنف نانویان شهر نیز می‌باشد، اما ورود زنی جوان و متجدد به نام «هما» به زندگی این مرد (سیدمیران) باعث می‌گردد، پدر خانواده از ارزش‌هایی که قبلاً از آنها حمایت می‌کرده، عقب نشینی کند و اکنون تحت تأثیر «همای» بی‌حجاب قرار گیرد. از طرفی «آهو» مادر خانواده در مقابل هوسرانی‌های شوهر گاهی می‌ایستد و او را بازخواست می‌کند و گاه ناامید می‌شود و خود را با خانه‌داری و بچه‌داری سرگرم می‌کند. او همچنین با تمام توان تلاش می‌کند تا فرزندانش آسیب نبینند. سرانجام، مرد که حالا ورشکسته و متزلزل گردیده، قصد دارد با همسر دوم به شهری دیگر نقل مکان کند، یا به عبارتی بگریزد، اما آهو در لحظه آخر ممانعت می‌کند و شوهر را به زندگی بازخوانده و با گذشت و فداکاری، کانون از هم گسیخته خانواده را باز می‌آفریند.

۲-۲ خلاصه رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»

این داستان نیز، زندگی زنی ارمنی به نام «کلاریس» است که دارای همسری به نام «آرتوش» و سه فرزند می‌باشد. همسر کلاریس مردی ساده و از کارکنان شرکت نفت آبادان است. کلاریس، زنی خانه‌دار است که تمام وقت خود را صرف خانه‌داری و پرورش فرزندان و رسیدگی به امور همسر کرده است، اما به تدریج، یکنواختی‌ها و

روزمهرگی‌های زندگی سبب می‌گردد که وی درگیر کشمکش‌ها، تضادها و گفت‌وگوهای درونی گردد و خود را فراموش شده ببیند. در این حین، با خانواده‌ی یکی از همکاران همسرش که در همسایگی آنان زندگی می‌کند، آشنا می‌شود. مرد این خانواده همسرش را از دست داده و با دختر و مادرش زندگی می‌کند. این مرد - بر خلاف همسر کلاریس - اهل ذوق بوده و طبعی شاعرانه و ظریف دارد و از حرف‌های او، کلاریس احساس خوشایندی پیدا می‌کند. کلاریس عشق موزی و پنهانی نسبت به مرد همسایه پیدا می‌کند، اما از طرفی نیز خود را از داشتن چنین احساسی سرزنش می‌کند. سرانجام، کلاریس در اثر نقل مکان همسایه، پی می‌برد که مرد همسایه هیچ علاقه‌ای به او نداشته و این علاقه فقط به دلیل کمبودهای درونی خودش بوده است. او تصمیم می‌گیرد که با خودسازی به زندگی برگردد و نقش مادرانگی خود را از سر گیرد.

۲-۳ شخصیت و شخصیت‌پردازی

از آنجا که این جستار پیرامون شخصیت‌های برجسته و محوری (آهو و کلاریس) در دو رمان مشهور: «شوهر آهو خانم» و «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، در ابعاد اساطیری و ارزشی و نیز چگونگی ارائه آنها به خواننده دور می‌زند، نخست باید تعریفی درست از اهمیت و جایگاه «شخصیت» و «شخصیت‌پردازی» در داستان‌های مدرن داشته باشیم. درباره شخصیت و شخصیت‌پردازی آورده‌اند:

«اشخاص ساخته شده (مخلوقی) را که در داستان، نمایشنامه، فیلم‌نامه و ... ظاهر می‌شوند، شخصیت می‌نامند. شخصیت؛ در اثر روایتی یا نمایشی، فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او، در عمل او و آنچه می‌گوید و می‌کند، وجود داشته باشد. خلق چنین شخصیت‌هایی را که برای خواننده در حوزه داستان یا نمایشنامه و فیلم‌نامه و ... تقریباً مثل افراد واقعی جلوه می‌کنند، شخصیت‌پردازی

می‌خوانند. شخصیت می‌تواند رسم و ست، خصلت فردی، نیروهای طبیعی و اجتماعی نیز باشد» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۲۲۹).

براهنی معتقد است که شخصیت در واقع «شبه شخصیت» است، تقلید شده از اجتماع که بینش جهانی نویسنده بدان فردیت و تشخص بخشیده است. نویسنده باید خواننده را با خصوصیات ظاهری، روانی، اخلاقی شخصیت‌هایش آشنا کند و به عبارت دیگر شخصیت‌پردازی کند، و در صورت موفقیت نویسنده در شخصیت‌پردازی، خواننده احساس همدلی بیشتری با شخصیت‌های داستان می‌کند (نک: عابدی، ۱۳۷۱: ۶۹-۷۰).

نویسنده ممکن است برای شخصیت‌پردازی از سه شیوه استفاده کند: «اول، ارائه صریح شخصیت با یاری گرفتن از شرح و توضیح، به عبارت دیگر نویسنده با شرح و تحلیل رفتار و اعمال و افکار شخصیت‌ها، آدم‌های داستانش را به خواننده معرفی می‌کند یا از زاویه دید فردی خاص در داستان، خصوصیت و خصلت‌های شخصیت‌های دیگر توضیح داده می‌شود و اعمال آنها مورد تفسیر و تعبیر قرار می‌گیرد.

دوم، ارائه شخصیت‌ها از طریق عمل آنان با کمی شرح و تفسیر یا بدون آن. در صحنه‌تئاتر هنرپیشه با رفتار و گفتار، خودش را به ما معرفی می‌کند و در رمان نیز از طریق اعمال و گفتار شخصیت‌هاست که خواننده به ماهیت آن‌ها پی می‌برد.

سوم، ارائه درون شخصیت، بی‌تعبیر و تفسیر. به این ترتیب که با نمایش عمل‌ها، کشمکش‌های ذهنی و عواطف درونی اشخاص، خواننده، غیرمستقیم شخصیت را می‌شناسد. این روش، رمان‌های «جریان سیال ذهن» را به وجود آورده است که عمل داستانی در درون شخصیت‌ها رخ می‌دهد و خواننده غیرمستقیم در جریان شعور آگاه و ناآگاه شخصیت‌های داستان قرار می‌گیرد» (میرصادقی، ۱۳۶۶: ۹۲-۸۷).

به منظور تحلیل دقیق و درست‌تر شخصیت‌های دو داستان مورد مطالعه در این پژوهش، لازم است به گونه‌های مختلف شخصیت‌ها نیز اشاراتی داشته باشیم. شخصیت به لحاظ انواع آن به: شخصیت‌های قالبی، شخصیت‌های قراردادی، شخصیت‌های نوعی (تیپ): شخصیت‌های همه جانبه و شخصیت‌های تمثیلی (نمادین) تقسیم می‌شود. (نک: میرصادقی، ۱۳۸۰: ۹۶-۱۱۵)، و آنچنان که خواهیم دید از آنجا که شخصیت‌های اصلی داستان‌های یاد شده براساس دریافت‌های روان‌شناختی گوستاو یونگ مورد توجه و تحلیل قرار گرفته است و کهن الگوها نیز در «نمادها» امکان ظهور و بروز می‌یابند، وجه نمادین شخصیت‌پردازی نیز در این مقال قابل بحث است: «شخصیت‌های تمثیلی، شخصیت‌های جانشین شونده هستند، به این معنا که شخصیت یا شخصیت‌هایی، جانشین فکر و خلق و خو و خصلت و صفتی می‌شوند؛ مثل آقای دیو سیرت، خانم خوش طینت. در این صورت‌های ابتدایی تمثیلی، صفات و خلیات در قالب شخصیت‌هایی تجسم می‌یابند یا فکر و نظری مخصوصی، تصویر می‌شوند ... این نوع شخصیت‌ها دو بعدی هستند، بعد فکری و خصلتی که مورد نظر نویسنده یا گوینده بوده است و بعدی که در آن مجسم می‌شوند» (همان: ۱۰۴).

از دیگر سو- همانطور که اشاره شد: «کهن الگو فی نفسه عبارت است از امکانات بالقوه یا مرکز یک شبکه ناپیدای روان، که هسته فعال آن هر بار که هشیاری زمینه مساعد فراهم آورد به صورت نماد جلوه‌گر می‌شود» (ستاری، ۱۳۶۶: ۴۲۵).

۲-۴ شیوه شخصیت‌پردازی در رمان: «شوهر آهو خانم»

افغانی، برای معرفی و پرداخت شخصیت‌های داستانی در «شوهر آهو خانم» دیدگاه‌های خود را درباره یک شخصیت و یا دیدگاه‌های دیگران را درباره او، و یا دیدگاه‌های خود شخصیت را درباره خودش شرح می‌دهد. افغانی زمانی که

می‌خواهد شخصیتی را در داستان به نقش‌آفرینی وادار کند، در قالب عبارات توصیفی به صورت و سیرت اشخاص می‌پردازد و به مخاطبان می‌گوید که چه صفات و خلق و خویی دارد.

افغانی که به سبک واقع‌گرایان اروپایی قرن نوزدهم می‌نویسد، دانای کلی است که از برون و درون شخصیت‌های اثرش آگاهی کامل دارد. نخست ظاهر آنها را توصیف می‌کند، سپس طی برخوردهایی که با دیگران دارند، روحیاتشان را می‌نمایاند و عاقبت با قرار گرفتن در موقعیت آنان، نسبت به رویدادها اظهارنظر می‌کند (نک: میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۳۹۴).

شخصیت‌ها در داستان‌های افغانی برای خواننده موجه و آشنا هستند و خواننده آنها را با همه وجود حس می‌کند. به نظر می‌رسد خواننده با روایتی راستین از یک زندگی روبه‌روست. در داستان «شهر آهو خانم» هنگامی که سید میران، آهو را کتک می‌زند از خانه بیرون می‌کند، گویی این رنج و غم متعلق به همه مادران (از طبقه فرودست) ماست؛ و یا هنگامی که «خانم کوچک» برای سیر کردن شکم بچه‌هایش به سراغ نان‌های کپک زده و خشکیده گوشه حیاط می‌رود و پنهانی آنها را در پر چادر خود جمع کرده و به خانه می‌آورد، خواننده کاملاً با او - به عنوان یک مادر حقیقی و اسطوره‌ای - همدردی می‌کند.

«در این رمان نویسنده با زبان روشنفکرانه و با معلومات خود، به جای شخصیت‌های رمان حرف می‌زند. به همین دلیل در ضمن رویدادها، افراد بی‌سواد و عامی، روشنفکر و آگاه همه مثل هم حرف می‌زنند و کتاب پر از کلمات قصار فیلسوفان ایرانی و خارجی و شخصیت‌های مذهبی و اجتماعی است» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۱۳۲).

به عنوان مثال «هما» که زنی روستایی است و سواد خواندن و نوشتن ندارد، می‌گوید: «... مانند فاروق یا نمی‌دانم طارق در جنگ اسپانیا، همه پل‌های عقب را

خراب کرده بودم ... اگر عشقش را می‌پذیرفتم، حیثیت از دست رفته خود را غسل تعمید می‌دادم» (افغانی، ۱۳۷۲: ۹۷).

شخصیت‌های داستانی افغانی، غالباً، از طبقه فرودست جامعه‌اند. افرادی تنگدست و کم بهره از نظر مالی و فرهنگی که در عین حال گاه، ابعاد شخصیتی پیچیده‌ای دارند و برای همین خواننده را جذب می‌کنند. به واقع موفقیت افغانی در شخصیت‌پردازی، مرهون شناخت دقیق و عمیق او از طبقات مختلف انسان‌هاست. باری، با پرداخت ویژه و هنرمندانه افغانی، شخصیت‌های عادی و عامی در جامعه به گونه‌ای در داستان به تصویر کشیده می‌شوند که از سویی حس همدردی و دلسوزی خواننده را برمی‌انگیزانند و از سوی دیگر او را به دنبال کردن ماجرا تشویق می‌کنند.

۲-۵ شیوه شخصیت‌پردازی در رمان: «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»

شیوه پیرزاد، نیز، در شخصیت‌پردازی در این داستان، ارائه صریح شخصیت‌ها با یاری گرفتن از شرح و توضیح مستقیم توسط شخصیت اول داستان یعنی «کلاریس» است. پیرزاد با شرح و تحلیل رفتار و اعمال و افکار شخصیت‌ها، آدم‌های داستان را به خواننده معرفی می‌کند. اگر گفتگویی هم در بین داستان می‌بینیم، گفتگویی است که نویسنده از زبان کلاریس به صورت نقل قول از شخصیت‌ها بیان می‌کند.

پیرزاد در پردازش هر شخصیت به همه ویژگی‌های آن شخصیت توجه کرده و برایش شناسنامه نوشته است. شخصیت مردها در این روایت نیز همواره در حاشیه قرار دارند و هرگز همپای شخصیت‌های زن پرداخته نمی‌شوند و در محدود حضور خود در داستان هم در تقابل با زنان هستند. باری، همه شخصیت‌ها در این رمان به نحوی بسیار ماهرانه و قابل لمس ترسیم شده‌اند.

در مجموع: «شخصیت‌های پیرزاد از ارزش‌های اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه ایران فراتر نمی‌روند. در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» که شخصیت زن ناغافل به مردی دل می‌بازد اما پس از رفتن معشوق، آرامش گذشته خود را به دست می‌آورد و این با فرهنگ جامعه ایران تناسب دارد» (گودرزی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۱۶۱). داستان اگر از زبان راوی سوم شخص بازگو می‌شد باز با همین جزئیاتی که در رمان آمده روبه‌رو بودیم، اما راوی اول شخص، عدسی را روی هر گوشه‌ای که متمرکز کرده، نه تنها تصویر آن گوشه، که بار قضاوت اول شخص را نیز همزمان به دوش داشته است، مثلاً: زیبایی ویولت (مهمان کلاریس) بعدی شیطانی می‌گیرد و زیبایی امیل (مرد همسایه) معصوم می‌نماید. همچنین کم حرف بودن خصوصیتی خوب و پر حرفی خصوصیتی بد به نظر می‌آید، یا اهمیت دادن به نظافت منزل از طرف مادر کلاریس، امری وسواسی تلقی می‌شود.

در این داستان، پیرزاد در تصویر هر شخصیت به تمام عک‌های وجودی آن شخصیت نگاه کرده و برایش شناسنامه نوشته است و با استدلالی محکم حضورش را در داستان الزامی کرده است. از این حیث زویا شخصیت‌پردازی ماهر است و شخصیت‌ها را نیز با موشکافی روانکاوانه پرداخته است.

۲-۶ شخصیت «آهو» در بستر رمان «شوهر آهو خانم»، با رویکرد اسطوره‌ای (کهن الگوی)

در این داستان، آهو کدبانویی موفق و آرام، ریشه‌دار و وفادار، زحمتکش و بردبار نمود پیدا کرده است. «آهو نمونه واقعی زن ایرانی است؛ زنی بزرگوار که حق و حقوقی ندارد و همین سبب خواری اوست. تصویر واقع‌گرایانه افغانی، بیمارگونی تصورات اغلب نویسندگان این دوره نسبت به زن ایرانی را برملا می‌کند» (میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۳۹۴).

آهو، یکی از شخصیت‌های اصلی، همسر لاول «سیدمیران» و مادر چهار فرزند است. او دختری بی‌کس و کار بوده که تحت سرپرستی خاله و شوهر خاله‌اش، از تیغ آفتاب تا دیرباز شب، روزگارش به رنج و محنت سپری شده است. مونس دائمی آهو دود کور کننده هیزم و گرمای خفه کننده تنور یا اجاق بود. آهو پس از ازدواج با سیدمیران همواره یار و پشتیبان اوست، و در واقع با تلاش‌های اوست که شوهرش به ثروت و مقامی دست پیدا می‌کند.

در حقیقت، نویسنده در قالب وجود آهو، یک زن و مادر آرمانی - ایرانی را آفریده و به نمایش گذاشته است؛ زن و مادری که در هر کاری به قدر وسع یک زن بی‌سواد، که همه چیز را به سنت و تجربه دریافته زندگی را پیش می‌برد. او زن محبوب و وفاداری برای سیدمیران است و تمام وقتش را صرف خانه‌داری و نگهداری از فرزندانش می‌کند. او کاملاً مطیع شوهرش است، به طوری که سیدمیران درباره او می‌گوید: «زن من مثل یک بره مطیع و به همان اندازه سلیم النفس و سازگار است، هر چه من بگویم غیر از آن را قبول نخواهد کرد» (افغانی، ۱۳۷۲: ۱۶۲).

سید میران با محیط بیرون از خانه ارتباطی ندارد. «فقط در اوایل زندگی، این زن مثل یک مرد در دکان می‌ماند؛ با گوشه‌ای از سربنده کردی جلوی دهان و بینی را می‌پوشاند؛ آستین‌ها را تا آرنج بالا می‌زد، نام خدا را بر زبان می‌آورد و مشغول به کار می‌شد. خودش خمیر می‌کرد، خودش چونه می‌گرفت و خودش نیز می‌پخت و می‌فروخت» (همان: ۵۹). وقتی هم که سیدمیران با هما ازدواج می‌کند، و میران سه شب متوالی در اتاق هما می‌ماند و آهو دل شکسته است، در گفتگو با سیدمیران قرارشان بر نوبتی شدن شوهر می‌شود. «آهو از دست دادن شوهر را برنمی‌تابد، به آشنایان کهن سال و مورد احترام شوهرش متوسل می‌شود، اما نتیجه‌ای نمی‌گیرد. اگر میران مردی بود که شاهین عدل و انصافش را میان دو همسر نگه می‌داشت و اگر

هما به حق خود قانع بود، آهو هیچ غمی نداشت، اما نه سیدمیران چنان مردی بود و نه هوویش چنین زنی» (همان: ۳۵۹).

آهو ناخواسته به زندگی هووداری که شوهرش به او تحمیل کرده، تن می‌دهد و با وضع جدید می‌سوزد و می‌سازد. او در عالم واقع نمی‌تواند از حق خود دفاع و در برابر همسر و هوویش مقاومت کند و در نتیجه به عالم خیال روی می‌آورد و در خیالش بارها، با شجاعت، هما را از خانه‌اش بیرون می‌کند. او برای بدست آوردن شوهر به نذر و نیاز و جادو و جنبل متوسل می‌شود، اما باز نتیجه‌ای نمی‌گیرد. شوهرش او را تحقیر می‌کند و کتک می‌زند و اعتقاد دارد که هما غذایی است بهشتی که خدا برایش فرستاده است. اما آهو باز به شوهرش عشق و محبت می‌ورزد. «آهو در میان نفرت و خشم سوزان خود از او [سیدمیران] خوشش آمد، اگر کسی در اتاق نبود، بی‌شک می‌دوید و روی زانویش می‌افتاد ... و از گناه نکرده‌اش پوزش می‌خواست» (همان: ۳۲۳).

آهو به مدت هفت سال در مقابل بی‌وفایی‌های سیدمیران صبر پیشه می‌کند و به فرزند، شوهر و هنجارهای اجتماعی پایبند می‌ماند. او در مقابل بی‌عدالتی‌ها و زورگویی‌های شوهر و هوویش تسلیم می‌شود اما وقتی می‌بیند که شوهرش می‌خواهد برای همیشه او و بچه‌هایش را ترک کند، سازش و بی‌تفاوتی را کنار گذاشته، دست به کار می‌شود.

در پایان، آهو تحولی را که باید رقم زده شود، با حرکتی ناگهانی رقم می‌زند و همسر اغفال شده و مدهوش خود را به خانه باز می‌گرداند. آهوایی که در برابر حادثه‌ای که خانه او را در نور دیده بود، بغض کرد، قهر کرد، ضجه کرد، ناز کرد، مبهوت و منفعل شد، به جادو و جنبل و نیز مشورت‌های زنانه متوسل شد، به تدریج تبدیل به آهوایی می‌شود که محکم‌تر حرف می‌زند و حرف‌های محکم‌تر نیز می‌زند. جسورتر شده است و در اوج این جسارت و به خود آمدن، در پایان داستان، یک تنه،

استوار، بی مشورت و با اطمینان به تحقق عمل خود، میران را به کاشانه مأنوس باز می گرداند (نک: اباذری و امیری، ۱۳۸۴: ۷۱).

۷-۲ شخصیت «کلاریس» در بستر رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، با رویکرد اسطوره‌ای (کهن‌الگویی)

کلاریس، شخصیت اول این داستان، نیز - با وجود چالش مهمی که با آن رو به رو می‌شود - ایستا و ساده است و آن چالش نمی‌تواند زندگی او را برای همیشه دگرگون نماید به گونه‌ای که ویژگی‌های شخصیتی پاک و نجیب وی را از شکلی به شکل دیگر تغییر دهد. او زنی متین، تمیز، خانه‌دار و آشنا به زبان انگلیسی است؛ و در پایان نیز بر کشمکش‌های ذهنی‌اش که بر اثر یک دلدادگی موقت تشدید شده، فایق می‌آید:

«تا اولین دلمه را گذاشتم توی دیگ، دورور ذهنم کشمکش را شروع کردند:

- خیلی احمقی!

- چرا؟ کجای این که دو نفر علاقه‌های مشترکی داشته باشند، اشکال دارد؟

- هیچ اشکالی ندارد، ولی ...

- حالا چون یک نفر زن است و یکی مرد نباید با هم حرف بزنند؟

- فقط حرف بزنند؟

- البته که فقط حرف بزنند؟

- تنها کسی است که حرفم را می‌فهمد ...

بس که تنهایی با خودم حرف زدم دیوانه شدم» (پیرزاد، ۱۳۸۰: ۲۰۱).

از اینکه کسی او را کدبانو نداند یا ایرادی از کارش بگیرد دلگیر می‌شود، اما به خودش دلداری می‌دهد. همیشه همه جا را مرتب می‌کند. برای دوقلوها قصه می‌گوید و با ملایمت بچه‌ها را از کارهای بد منع می‌کند.

تمام مسئولیت‌های خانه را به دوش می‌کشد از: شستن، پختن و ... تا رسیدگی به بچه‌ها. هر شب «آخرین کسی است که چراغ‌ها را خاموش می‌کند!» گویا این مسأله نیز یک وظیفه برای او است. زیاد با خودش فکر می‌کند. گاهی سیگار می‌کشد. خیاطی هم می‌کند. در طول داستان، خاطرات گذشته خود یا برخوردش با دیگران را به یاد می‌آورد.

در خوشحالی یا در ناراحتی زیاد به یاد پدرش می‌افتد: «وقت‌هایی که حالم خیلی بد بود به یاد پدر می‌افتادم. وقت‌هایی که حالم خوب بود، به یاد پدر می‌افتادم» (همان: ۱۶۷). وقتی خسته می‌شود با خودش غر می‌زند: «بس که هر کاری را به خاطر دیگران کردم خسته شدم. کسی کاری را فقط برای من انجام نمی‌دهد» (همان: ۲۰۲).

از این‌که پسر پانزده ساله‌اش عاشق شده، نگران می‌شود. محتاط و ترسو است. هیچ وقت - به صراحت - ناگفتنی‌ها، آرزوها و افکار پنهانش را بیان نمی‌کند. نارضایتی از وضع موجودش زود از بین می‌رود و مانند کف دریا اثری از آن باقی نمی‌ماند. او مروج سکوت، رخوت و رضایتمندی است. ایفای نقش یک همسر و مادر خوب را تنها راه فرار از خواسته‌های خود می‌داند. ترجمه و ویراستاری می‌کند. تنها کتاب‌های داستان می‌خواند. از سیاست و سیاست بازی بدش می‌آید. در واقع می‌ترسد شوهرش اسیر سیاست شود. گاهی هم از سیاست بازی همسرش عصبانی می‌شود: «حالا کارت به جایی رسیده که از خانه من اعلامیه پخش کنند؟» (همان: ۲۵۸).

در اثنای همین خستگی، عاشق مرد همسایه خود، امیل، می‌شود اما زمانی که مرد وارد خانه کلاریس می‌شود، طوفان ملخ‌ها حمله می‌کنند و کلاریس زمانی که از گناه نکرده‌اش توبه می‌کند، طوفان تمام می‌شود!

۸-۲ فضای تاریخی - سیاسی وقت و بازتاب آن در رمان: شوهر آهو خانم

مکان وقوع داستان «شوهر آهو خانم»، کرمانشاه و زمان وقوع آن بین سال ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۰ می باشد، یعنی در دوره‌ای که رضاشاه بر ایران حکومت دارد. در سال ۱۲۹۹ رضاخان میرپنج با حمایت دولت انگلیسی به حکومت رسید و بیست سال در نهایت قدرت بر کشور حکمرانی کرد. رضاشاه پیشرفت و اعتلای کشور را در تک صدایی و اقتدار دیده بود، از این رو هر گونه نقد و نظر سیاسی از سوی مخالفان را برخلاف مصالح و پیشرفت کشور می دانست. اوضاع اجتماعی و سیاسی شهر کرمانشاه در رمان «شوهر آهو خانم» چنین بیان می شود: «سیدمیران سربابی در حالی که سوار بر درشکه از خیابان‌های شهر می گذرد، در چهره اندک مردمی که در کوچه و خیابان هستند، ترس و اضطراب فراوانی می بیند؛ ترسی که شهر را در سکوت عجیبی فرو برده است. در طول خیابان، دکان‌ها به ردیف یک در میان بسته یا نیمه باز بودند. در چهره‌های مردم چنان حالتی بود که نه حکایت از جشن می کرد، نه سوگواری. می ایستادند دو کلمه آهسته با هم می گفتند و با نگاه‌های غیرقابل فهمی که به اطراف می افکندند، می رفتند. گویی زلزله‌ای در شرف وقوع بود که همه دنبال پناهی می گشتند یا به عبارت بهتر از پناهگاه می گریختند. خاموشی و تیرگی چون مهی همه خیابان و جنب و جوش آن را دربرگرفته بود» (افغانی، ۱۳۷۲: ۸۸۲).

یکی از اتفاقات مهم این دوره مسأله کشف حجاب است که در داستان هم بدان پرداخته شده است: «این روزها بین مردم هو پیچیده که حجاب از میان خواهد رفت. آیا این حرف اساس دارد؟ شاید بی اساس هم نباشد. همچنان که عبا و شال قدغن شد، بستن دستمال به دور سر قدغن شد، عمامه و کلاه پهلوی برداشته شد. امروز مردم هر چه بگویند همان خواهد شد. چادر، قلعه زن است و این نقشه فرنگی هاست که ما را به بی ناموسی بکشانند که قرآن را از دست ما بگیرند و اسلام را ضعیف کنند» (افغانی، ۱۳۷۲: ۲۱۰).

اشغال ایران از طرف قوای متفقین در شهریور ۱۳۲۰، اما به حکومت رضاشاه خاتمه داد. وقتی رضا خان قدرت را در چنگ خود قبضه کرد و نظم را به جامعه بازگرداند شمار فزاینده‌ای از مردم، حتی مصدق، اقدام او را تحسین کردند (نک: کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۶۲). ولی وقتی شروع به برقراری نظم اقتدارگرایانه و بعدها احیای حکومت خودکامه در قالبی نوین کرد، مردم ناراضی شدند و این اعتقاد رواج یافت که او را انگلیسی‌ها روی کار آورده‌اند: «مردم گفتند دولت اگر آب می‌خورد با اجازه یا حتی دستور انگلستان می‌خورد؛ هر قدم که برمی‌دارد در جهت منافع او و به ضد مصالح ایران است. در این میان اگر حقا اصلاحاتی به چشم می‌خورد با همین چوب مبالغه‌آمیز بدبینی رانده می‌شد. قضیه تعویض کلاه و قتل عام مسجد گوهرشاد که کربلای خونین دیگری بر وقایع تاریخ افزوده بود، هنوز سال‌ها وقت لازم داشت تا از خاطره‌ها برود. کشف حجاب را هم باید بر همین منوال گرفت» (افغانی، ۱۳۷۲: ۴۱۸).

رضاخان در پی سفر به ترکیه و دیدار با آتاترک و با اثرپذیری از روش‌های او دست به تغییرات اجتماعی می‌زند. تغییراتی نظیر متحدالشکل کردن لباس مردان، کشف حجاب، ایجاد نظام وظیفه اجباری. هدف رضاخان از این تغییرات اجتماعی، مدرنیزه کردن کشور به شکل تقلید شده از غرب بود اما [به دلایلی] این هدف او عملی نشد (نک: عسگری، ۱۳۸۷: ۴۷).

دولت همه جا از زور و اجبار استفاده می‌کرد حتی با دادن بلیط اجباری مردم را مجبور می‌کرد تا فیلم مسافرت شاه به ترکیه را ببینند. در این باره سید میران چنین می‌گوید: «مثل همه صنوف به من هم که رئیس ناناخانه بودم تعدادی بلیط داده بودند که بین اعضاء صنف خود قسمت کنم. بعضی‌ها پول بلیط را می‌دادند تا جای آن‌ها بروند. دیدی که تعداد زیادی بلیط روی دست من مانده بود که چند تای آن را

به شوهر خورشید دادم که با کوچ و کلفت به تماشا رفت. خود من اگر رئیس صنف نبودم هرگز نمی‌رفتم» (افغانی، ۱۳۷۲: ۴۹۷).

۲-۹ فضای تاریخی - سیاسی وقت، و بازتاب آن در رمان: چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم

رمان با وجود بی‌توجهی آشکاری که نویسنده سعی می‌کند نسبت به مسائل سیاسی نشان دهد، با اشاره‌های گاه و بی‌گاه و همچنین شرح فعالیت‌های خانم «نوراللهی» به یک نتیجه سیاسی - فمینیستی ختم می‌شود و در حالی که در سراسر رمان نوعی سیاست زدگی به چشم می‌خورد، نویسنده از زاویه دید قهرمان داستان (به دوری جستن از مسائل سیاسی به خاطر دوری از گرفتار شدن) نوعی کنج عافیت طلبی برداشت می‌شود. در عین حال، نویسنده گوش چشمی هم به مسائل سیاسی دارد اما فعالیت‌های سیاسی در میان شخصیت‌های داستان تنها به خانم نوراللهی (که از شخصیت‌های فرعی داستان است) ختم می‌شود. مردان داستان به حکم تعهد خانوادگی تنها در حد حرف و بحث‌های گاه و بی‌گاه به سیاست می‌پردازند.

«آرتوش» که عضو جبهه خلق است، تنها ارمنی داستان است که نسبت به ایران تعلق و تعهد نشان می‌دهد و خود را پیش از آنکه ارمنی بداند، ایرانی می‌داند؛ در حالی که «گارنیک» که عضو حزب ملی‌گرایان ارمنی است، تنها تعهد خود را ارمنی بودن می‌داند و اینکه نباید در امور سیاسی داخلی ایران درگیر کند و برای آن خود را به زحمت بیندازد تا جایی که بحث در خصوص «حقوق زنان در ایران» به این نقطه ختم می‌شود: «آخرین بار که نینا و گارنیک مهمان ما بودند گارنیک و آرتوش بحثی طولانی شروع کردند، سر آخر گارنیک گفت ما چرا باید خودمان را قاطی ماجرا کنیم؟ آرتوش گفت: ما ایرانی هستیم یا نه؟ گارنیک جواب داد: ما ارمنی هستیم یا نه؟» (پیرزاد، ۱۳۸۰: ۷۷).

به عقیده آرتوش: «صلاح ارمنی‌ها هم مثل همه پیوستن به جبهه خلق است» (همان: ۲۲).

آرتوش معتقد است دیگر دوره پیشروی این حزب به سر آمده است در حالیکه گارنیک هنوز هم عضو حزب داشناکسیون (ملی‌گرایان ارمنی) بود و مرد دیگر داستان (یعنی امیل) اصلاً کاری به بحث‌های سیاسی نداشت. کلاریس که خود از سیاست بیزار است و می‌خواهد بداند امیل چه نظری در این زمینه دارد، از آرتوش می‌پرسد و آرتوش متوجه شده است که امیل در عالم خودش سیر می‌کند یعنی قصه و شعر. کلاریس می‌گوید: «خب کتاب خواندن چه اشکالی دارد؟

- هیچ اشکالی ندارد به شرطی که فایده‌ای داشته باشد، چیزی یاد مردم بدهد، فقط محض تفریح و سرگرمی نباشد» (پیرزاد، ۱۳۸۰: ۹۲).

نوراللهی عضو انجمن حمایت از حقوق زنان است و چند بار در داستان به سخنرانی‌های این زن در خصوص «حق رأی زنان در ایران» اشاره می‌شود. نوراللهی درباره زن و آزادی و تاریخچه حقوق زن سخنرانی می‌کند و می‌خواهد از زنان ارامنی برای زنان ایران الگوبرداری کند و می‌گوید: برای چیزهایی مبارزه می‌کند که زنان ارمنی سال‌هاست از آن برخوردارند. او مشتاق است درباره این مسائل بیشتر از کلاریس بپرسد: «همه را یادداشت کرده‌ام و شروع کرد به خواندن: قوانین ازدواج و طلاق ارامنه، حق نگهداری فرزند بعد از طلاق، حقوق زن در تاریخ ارمنستان، درصد با سواد میان زنان و ... گفت می‌خواهد از زنان ارمنی دعوت کند در جلسه‌های انجمنشان شرکت کنند، گفت مشکلات زن‌ها به همه زن‌ها مربوط می‌شود، مسلمان و ارمنی ندارد» (همان: ۱۹۷).

در پایان، با آن که جریان داستان با درونمایه‌ای عاطفی و درگیری بین عشق و تعهد زن راوی پیش می‌رود، اما نویسنده اعتقاد دارد برای آن که چنین مسائلی در زندگی پیش نیاید، باید جلوی «روزمرگی» گرفته شود و تنها راه زنان برای اینکه از

این روزمرگی نجات یابند، فعالیت‌های اجتماعی و به خصوص فعالیت‌های سیاسی است: که کلاریس پس از پشت سر گذاشتن بحران به خانم نوراللهی می‌گوید: «می‌خواهد وارد انجمن آن‌ها شود.» (همان)

۲-۱۰ کهن الگوی مادری «آهو» در رمان «شوهر آهو خانم»

آهو، شخصیت محوری داستان، با همه آسیب‌های روحی - روانی و حتی جسمی که متحمل شده، اما همچنان - به عنوان همسر و مادر - سعی در حفظ آرامش خانواده دارد و همین کافی است که از او به کهن الگوی «مادرم و وطن» یاد کنیم. آهو، وطن است و وطن با ویژگی‌های خاص، نمادی از مادر مثالی کهن الگوی مادر در آموزه‌های گوستاو یونگ به شمار می‌آید. حکومت با هدف حذف سنت در جامعه، اقدام به اصلاحات تجدد مآبانه می‌کند و علاوه بر تغییر ظاهر سنتی مردم (کشف حجاب زنان)، برخی از رسوم متداول و بازی‌های قدیمی را نیز ممنوع اعلام می‌کند. در اینجا آهو زن ساده و کاملاً بی‌تکلف سیدمیران را می‌توان نمادی از جامعه سنتی فرض کرد که در برابر تجدد (هما)، دچار تزلزل و شکست می‌شود. درست مانند آسیب‌های اصلاحات آمرانه و شتاب زده رضاخانی که آثار نامطلوبی را در جامعه و به عبارتی «وطن» بر جای گذاشت.

«از طرفی آهو نقش تعالی دهنده و نجات دهنده را دارد، مانند وطن که همیشه سعی داشته است با حفظ تمامیت خود، مستقل و شهروندانش را پذیرا باشد، اما «هما» نقش زن وسوسه‌گر را دارد مانند نفوذ بیگانگان و نفوذ تجدد که همواره می‌کوشد که بر وطن استیلا یابد و این همان نقشی است که یونگ از کهن الگوهای سیاه و سپید متصور است» (پاینده، ۱۳۹۱: ۲۷).

آهوی مادر با داشتن بچه‌ها - در مقابل نازا بودن هما - درخت جنگل تناوری است که روز به روز ریشه‌اش محکم‌تر شده و هرگز آسیبی نمی‌بیند ... «از دولت سر

این بچه‌ها با رگ و ریشه به سیدمیران وصل بود» (افغانی، ۱۳۷۷: ۳۹۹)، و این مسأله بر نماد «ماد وطن» بودن او صحنه می‌گذارد؛ که هر چند وطن در معرض آسیب باشد اما چون ریشه‌هایش قوی است و پیشینه‌ای دیرینه دارد، هرگز از میان نمی‌رود. در پایان نیز، پافشاری و سرسختی وی برای بازگشت میران به زندگی، به خوبی این مطلب را ادا می‌کند و از طرفی درخت نیز از نمادهای مثبت کهن الگوی مادری است.

سیدمیران نماد حکمرانی (رضاشاه) است که خصوصیات اخلاقی ثابتی ندارد. وی در ابتدای داستان با رفتارهای مقدس مآبانه خود بر وطن (آهو) سخت می‌گیرد به طوری که می‌گوید: «زن بدون اجازه مرد بیرون نمی‌تواند برود»، اما در طی ازدواج دوم رفتار خود را تغییر می‌دهد، شراب می‌نوشد و به سینما می‌رود. این رفتار دوگانه مرد حکمران خانه، همواره بر روح و روان آهوئی که نماد وطن معرفی می‌شود، تاثیر دارد.

بیداری و هشیاری کهن الگوی مادری آهو، حضور مداوم او در کنار سیدمیران و حمایت‌های وی از فرزندان است. پس از ورود هما به حریم زندگی آهو، آهو دست از حمایت سیدمیران بر نمی‌دارد و از غذاهایی که خود و بچه‌هایش می‌خورند، برای سیدمیران و هما هم می‌برد. وی همواره حامی فرزندان نیز هست و اجازه نمی‌دهد که مشکلات و شکست‌های وی بر روحیه فرزندان آثار نامطلوب بگذارد. از دیگر خصوصیات که بیداری کهن الگوی مادری و شفقت را در آهو به نمایش می‌گذارد، حمایت‌های او از افرادی مانند: نقره، صفیه بانو، گل محمد، همسایه‌ها و مستأجران است که حکایت از چهره انسان دوست و مهربان او دارد و این مهربانی تا جایی است که در مواقعی از هووی خود (هما) نیز جانبداری می‌کند.

۱۱-۲ کهن الگوی مادری «کلاریس» در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»

«کلاریس»، مادری دلسوز و مهربان است و کهن الگوی مثبت مادر در او نیز نمود دارد. شور و شفقت کلاریس در اهمیت دادن به تغذیه فرزندانش، مؤید مثبت بودن نقش مادری اوست: «برای عصرانۀ بچه‌ها چمبور درست می‌کردم، ترید نان خشک، رویش پنیر و مغز گردوی چرخ کرده» (پیرزاد، ۱۳۸۰: ۱۸۹). توجه به ظاهر فرزندان و به نوعی ذوق کردن به بزرگ شدن آنها هم نمودی از کهن الگوی مادری کلاریس است. «تا دست دراز کردم گونه‌اش را نوازش کنم، تند سرش را عقب کشید» (همان: ۱۱).

یا: «تا آن روز صبح، پسر پانزده ساله‌ام، هنوز برایم طفلک کوچولویم بود و حالا به مژه‌هایش نگاه کردم که عین بچگی‌هایش بود، بلند و برگشته. کنار چشم چپ، جای آبله مرغانی که در یکسالگی گرفته بود، هنوز بود و با همه اینها انگار بعد از پانزده سال اولین بار بود می‌دیدمش» (همان: ۱۴۳). حال و هوای روحانی که کلاریس در هنگام رفتن به کلیسا پیدا می‌کند، می‌تواند نمود مثبت دیگری از کهن الگوی مادری او باشد. «نقاشی مسیح شبیه بچگی همه بچه‌هاست» (همان: ۳۲۰). همچنین توجه او به دعای نوشته شده یک مادر برای سلامتی فرزندش در کلیسا: «مریم عذرا، مادر داغدار، به زخم‌های فرزندت سوگندت دادم، فرزندم را بازگردانی، دست کشیدم به سنگ کوچک و فکر کردم (طفلک زن)» (همان: ۲۲۱).

کلاریس در این رمان، با ورود «امیل» به همسایگی‌شان، گرفتار عشقی ناخواسته می‌گردد و تصور می‌کند که این مرد به او عشق‌ورزی می‌کند، در صورتی که امیل فقط از تنهایی می‌گریزد و به دنبال هم صحبت و دوستی است تا بتواند با او همدردی کند. با این حال، بحران‌های روحی کلاریس از این ماجرا سبب می‌شود

که کلاریس تا حدودی نسبت به وظایف مادری اش کوتاهی کند و هاله‌ای کم‌رنگ از نقش «کهن الگوی منفی مادر» در وجودش دیده شود:

«فکر کردم چرا مثل هر روز همراه بچه‌هایم نرفتم تا ایستگاه اتوبوس؟ چرا نگران‌شان کردم؟ من کلافه و بدحالم، بچه‌ها چه گناهی کردند؟» در دلسوز گفت: تو هم آدمی، تو هم حق داری بی‌حوصله باشی» (همان: ۱۸۹). «سعی کردم ریخت و پاش اتاق را بنیّم، کفش و جوراب و کتاب و مجله و صفحه‌های گرام و لیوان‌های خالی شیر که محال بود برگرداند به آشپزخانه» (همان صفحه).

نماد مثبت آفتاب نیز برای کهن الگوی مادری کلاریس در این رمان مشهود است، به طوریکه زمانی که مادر از بحران روحی رنج می‌برد، در آن روز، هوا ابری است و مه همه جا را فراگرفته است. «آرمینه پشت دری را پس زد: باز مه شده، به حیاط نگاه کردم، وقت‌هایی که مه خیلی غلیظ بود، دوقلوها می‌ترسیدند از حیاط بگذرند» (همان: ۱۸۸). و یا اینکه وقتی کلاریس از کلیسا برمی‌گردد و تصور می‌کند حال بهتری دارد، احساس دلچسب بودن آفتاب را می‌کند. «رفتم طرف خانه، گرمای هوا دلچسب بود، چند وقت بود از گرما لذت نبرده بودم» (همان: ۲۲۲).

همچنین زمانی که او به طور کلی از بحران عشقی نجات پیدا می‌کند از دیدن آفتاب لذت می‌برد. «از خواب که بیدار شدم، آفتاب افتاده بود توی آینه میز آرایش ... از جیک جیک گنجشک‌ها بود یا بازی نور در آینه یا خنکی اتاق خواب که حالم خوش بود؟ هر چی بود خوب بود، حالم خوب بود!» (همان: ۲۸۱).

سرسبزی و درخت نیز که نمودی از کهن الگوی مادری است با احساس رضایت و خوشحالی کلاریس از خود، توأم است. «خانه‌هایی یک شکل با شمشاد‌های یک‌دست، شبیه بچه‌هایی بودند که تازه از سلمانی برگشته‌اند ... دور و برم را نگاه کردم و فکر کردم این شهر گرم، ساکت و سبز را دوست دارم» (همان: ۲۲۱).

در پایان داستان که با گره‌گشایی و حال خوب کلاریس همراه است، جوانه زدن دوباره درختان، نماد مثبت دیگر از کهن الگوی مادری او را به نمایش می‌گذارد. «به درختچه ارغوان یا رون یا زبان گاوی سوم نگاه کردم که چند وقت بود، اسم نداشت. بعد از حمله ملخ‌ها و دوباره جوانه زدن، حسابی جان گرفته بود و بیشتر از درخت‌های آرمینه و آرسینه گل داده بود» (همان: ۲۹۱). همچنین علاقه کلاریس به کاشتن بوته‌های گوجه فرنگی که مقارن با تولد پسرش است. کاشتن گلدان‌های گل نخودی و سبزیجات نیز همه مؤید کاشتن و زمین و رویش است که همگی از نمادهای کهن الگویی مادر هستند.

همچنین احساس کلاریس به شهر محل زندگی خود، در وضعیت بد و خوب روحی، نماد مثبت (شهر و وطن) کهن الگوی مادری را نشان می‌دهد: «هنگامی که کلاریس، حال خوبی ندارد شهر را ترسناک و چندش‌آور می‌بیند، انگار چرخ پهنی از رویش رد شده بود. زیر لب غو زدم، لعنت به این شهر با همه قورباغه‌ها و مارمولک‌ها و مارهای آبی زنده و مرده‌اش» (همان: ۱۷۵). و هنگامی که کلاریس از بحران روحی، خلاصی می‌یابد و در شهر قدم می‌زند احساس رضایت‌مندی به او دست می‌دهد.

۳- نتیجه‌گیری

آنچه از جستجوی انجام شده به دست آمد به اختصار عبارت از آن است که: هر دو نویسنده، محمدعلی افغانی و زویا پیرزاد، توانسته‌اند فضای اجتماعی - سیاسی وقت را تحت شعاع فضای روان‌شناختی (بر پایه ویژگی‌های کهن الگویی کارل گوستاو یونگ) قرار داده و جنبه‌های معنوی این دو شخصیت زن (= مادر) را برجسته و نگاه خواننده را با آنان همسو و همراه گردانند. افغانی ویژگی مادرانگی شخصیت اصلی داستان را با همه فراز و فرودهایی که زندگی یک مادر می‌تواند داشته باشد به

تصویر کشیده است به طوری که وقتی با نگاه نقد روان‌شناختی به اثر وی نگریسته می‌شود، می‌توان انگاره‌های آرکی تایپی (و مثبت) از مادر را شاهد بود. همچنین پیرزاد در داستان خود درونیات پنهان یک مادر اسطوره‌ای را با ظرافتی زنانه بیان کرده و از این منظر، روایت وی نیز بر پایه مفهوم مثبت و قدسی از مادر قابل مشاهده است.

کتابنامه

- ابازری، یوسف علی؛ امری، امیری. (۱۳۸۴). بازخوانی رمان شوهر آهو خانم. نشریه مطالعات فرهنگی و ارتباطات، ش ۱.
- افغانی، علی محمد. (۱۳۷۲). شوهر آهو خانم. چاپ ۷، تهران: انتشارات نگاه.
- پاینده، حسین. (۱۳۹۱). داستان کوتاه در ایران (داستان‌های رئالیستی و ناتورالیستی). تهران: نیلوفر.
- پیرزاد، زویا. (۱۳۸۰). چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم. چاپ ۷، تهران: انتشارات مرکز.
- ستاری، جلال. (۱۳۶۶). رمز و راز در روانکاوی، تهران: توس.
- شاملو، سعید. (۱۳۷۷). مکتب‌ها و نظریه‌های روانشناسی شخصیت. تهران: انتشارات رشد.
- صفری، جهانگیر و محمودنژاد، حمیده. (۱۳۸۵)، بررسی برخی از کهن‌الگوها در اشعار احمد شاملو، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۱۱: صص ۱۱۳-۱۴۴.
- عابدی، داریوش. (۱۳۷۱). پلی به سوی داستان نویسی. تهران. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی درسی.

- عسگری حسنلو، عسگر. (۱۳۸۷). نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی. تهران: انتشارات فرزاد.
- کاتوزیان، محمد همایون. (۱۳۸۷). تضاد دولت و ملت (نظریه تاریخ و سیاست در ایران). ترجمه علیرضا طیب. تهران: انتشارات مانی.
- گودرزی نژاد، آسیه. (۱۳۸۸). شخصیت پردازی در رمان چراغها را من خاموش می‌کنم. فصلنامه ادبیات فارسی، ش ۱۴، صص ۷۱-۱۵۵.
- گورین، ویلفرد، ال، و دیگران. (۱۳۷۰). راهنمای رویکردهای نقد ادبی، مترجم: جلال ستاری، تهران: اطلاعات.
- میرصادقی، جمال. (۱۳۸۰). ادبیات داستانی. چاپ ۴، تهران: انتشارات علمی.
- میرصادقی، جمال. (۱۳۶۶). عناصر داستان. چاپ ۴، تهران: انتشارات سخن.
- میرعابدینی، حسن. (۱۳۷۷). صد سال داستان نویسی ایران. تهران: انتشارات چشمه.
- یونک، کارل گوستاو. (۱۳۶۸). چهار صورت مثالی، مترجم: جلال ستاری، مشهد: آستان قدس رضوی.

Reference

- Abazari, Yusuf Ali; Amri, Amiri (1384). Rereading the novel "Husher Aho Khanam". Journal of Cultural and Communication Studies, Volume 1.
- Afghani, Ali Mohammad. (1372). The husband of the deer. 7th edition, Tehran: Negah publications.
- Payandeh, Hossein. (2011). Short stories in Iran (realistic and naturalistic stories). Tehran: Nilufar.
- Pirzad, Zoya. (1380). I turn off the lights. 7th edition, Tehran: Center Publishing.

- Sattari, Jalal. (1987). *Symbols and Parables in Psychoanalysis*, Tehran: Toos.
- Shamlou, Saeid. (1377). Schools and theories of personality psychology. Tehran: Rushd Publications.
- Safari, Jahangir and Mahmoudnejad, Hamideh. (2006), *A Study of Some Archetypes in Ahmad Shamloo's Poems*, Quarterly Journal of Literary Studies, Issue 11: pp. 113-144.
- Abedi, Dariush. (1371). A bridge to story writing. Tehran. Organization of research and curriculum planning.
- Asgari Hassanlou, Asgar. (1387). Social criticism of contemporary Persian novel. Tehran: Farzan Publications.
- Katoozian, Mohammad Homayoun. (1387). Conflict between the state and the nation (theory of history and politics in Iran). Translated by Alireza Tayeb. Tehran: Mani Publications.
- Guderzinjad, Asie. (1388). Characterization in the novel I turn off the lights. Persian Literature Quarterly, vol. 14, pp. 71-155.
- Gurin, Wilfred, L., et al. (1991). *A Guide to Approaches to Literary Criticism*, Translator: Jalal Sattari, Tehran: Etelaat.
- Mirsadeghi, Jamal. (1380). Fiction. 4th edition, Tehran: Scientific Publications.
- Mirsadeghi, Jamal. (1366). Story elements. 4th edition, Tehran: Sokhon Publications.
- Mirabedini, Hassan. (1377). One hundred years of Iran's story writing. Tehran: Cheshme Publications.
- Junck, Carl Gustav. (1989). *Four Exemplary Forms*, Translator: Jalal Sattari, Mashhad: Astan Quds Razavi.

Examining the archetypal (mythical-mystical) role of mother (Relying on the stories of my Ahoo husband and I turn off the lights)

Tahereh Rozbahani¹, Ali Hossein Razani ^{*2}, Hojatolah Gh Moniri³

1- PhD student, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Borujard Branch, Borujard, Iran, Roozbahani.tahereh2019@gmail.com.

2- Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Durood Branch, Durood, Iran. (Responsible author) Dr_razani@yahoo.com

4- Assistant Professor of Persian Language and Literature Department, Islamic Azad University, Borujard Branch, Borujard, Iran dr.h.moniri@gmail.com

Abestrac

The present research with the title: How the archetypal (mythological-mystical) role of the mother in the novels: My Ahoo's Husband and I Turn Off the Lights has been considered in order to analyze the role of "mother" in these novels with analytical-descriptive method and from this To show the reader the perspective of the spiritual dimensions of the main characters of the story, "Ahoo" and "Clarice". What was obtained from the search is that: both authors were able to put the socio-political atmosphere of the time under the psychological atmosphere (based on archetypal symbolic characteristics) and the spiritual aspects of these two female characters (=mother)) and make the reader's eyes align with them. Ali Mohammad Afghani has depicted the maternal character of the story with all the ups and downs that a mother's life can have, so that when this work is looked at with the modern view of psychological criticism, the mythological images that are associated with the mother in the mind can be seen. He saw the place of this work clearly. Also, in her story,

Zoya Pirzad has expressed the hidden insides of a true mother with a feminine elegance, and from this point of view, her story can be seen based on the positive and spiritual archetype of the mother.

Key words: Motherhood, archetype, myth, mysticism, Ahoo husband and wife, I turn off the lights.